یادداشتی بر این دفتر

بیژن هدایت

انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده در میان هلهله‌ی شادی جمهوری خواهان به پایان رسید. بوش برای چهار سال دیگر در کاخ سفید ماند. در مورد این انتخابات، چند و چون رقابت بین بوش و کری، و... بسیار نوشتند و باز هم خواهند نوشت. آن چه در این مختصر مورد توجه است، اما از جنس دیگری است.

انتخابات ریاست جمهوری در ایالات متحده، به ظاهر عین دموکراسی ـ و پدیده‌ای بسیار هیجان انگیز ـ به نظر می‌رسد. هر چهار سال یک بار، مردم در این مهد دموکراسی جهان، آزاد و داوطلب به پای صندوق‌های رای می‌روند و سرنوشت سیاسی خود و جامعه را از طریق انتخاب ریاست جمهوری مورد نظر خویش ـ و برای پیش برد یک برنامه‌ی سیاسی و اقتصادی متعین ـ رقم می‌زنند. واقعیت پدیده‌ی انتخابات ریاست جمهوری در این جا، اما ـ مانند سایر دموکراسی‌های جهان سرمایه داری ـ چیز دیگری است. توده‌ی مردم هر چهار سال یک بار به پای صندوق‌های رای می‌روند، تا خود را برای همین مدت به طور مطلق از حق تعیین سرنوشت سیاسی خود و جامعه محروم کنند.

در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، تنها احزاب متعلق به طبقه‌ی سرمایه دار شانس حضور و امکان رقابت دارند. هزینه های نجومی تبلیغات خیره کننده‌ی انتخاباتی، که سر به صدها میلیون دلار می‌زند، شرکت در رقابت انتخابات ریاست جمهوری را در ید قدرت و اختصاص احزاب سرمایه داری قرار داده است. این جا، پول تنها معیار ارزش‌هاست. انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، در این معنا، رقابتی در درون طبقه‌ی حاکمه برای سازمان دهی حیطه‌ی اقتصادی جامعه و اعمال حاکمیت سیاسی به شیوه‌ای معین است. با این تاکید، که تفاوت در روش سازمان دهی حیطه‌ی اقتصادی جامعه و اعمال حاکمیت سیاسی، دیگر مدت‌هاست که هر چه بیش‌تر و بیش‌تر میکروسکوپی شده است. هیچ یک از احزاب سرمایه داری ـ نه در ایالات متحده و نه در سایر نقاط جهان سرمایه داری ـ مخالفتی با استثمار مشدد طبقه‌ی کارگر، پایین کشیدن سقف تامینات اجتماعی و انداختن بار بحران بر دوش کارگران و توده‌ی مردم محروم ندارند. نگاهی به نقطه نظرات بوش و کری در مورد مهم ترین مسایل جاری در ایالات متحده ـ و جهان سرمایه داری ـ بن مایه‌ی این «رقابت» درون طبقاتی را به روشنی مشخص می‌گرداند. بوش و کری ـ و نمایندگان همه‌ی احزاب سرمایه داری در هر انتخاباتی ـ جز نقش سرباز وفادار حزب سرمایه داری خود و بیش از آن، طبقه‌ی سرمایه دار، را ایفا نمی‌کنند؛ جز برای تامین بهتر و بیش‌تر منافع حزب سرمایه داری خود و بیش از آن، مصالح عمومی طبقه‌ی سرمایه دار، به میدان رقابت نمی‌آیند. نقش سیاسی این هر دو، در بنیان‌های خود، تامین سیاست‌های سرمایه داری آمریکا در بهره کشی هر چه افزون تر از طبقه‌ی کارگر و نیز برقراری هژمونی آن در سطح جهان ـ به زیان سایر بلوک‌های سرمایه داری ـ است. نه بوش و نه کری، هیچ یک، در طول «رقابت» انتخاباتی در انجام این حکم «مقدس» سرمایه داری آمریکا، تردیدی از خود نشان ندادند. آن چه تفاوت داشت، لحن بیان و توضیح هر یک از این دو نماینده‌ی سرمایه داری آمریکا در مورد چگونگی تامین و تثبیت منافع این قطب بزرگ سرمایه داری جهانی است.

انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، صحنه‌ی خیره کننده‌ی فریب سیاسی توده‌ی مردم است. آن حزبی می‌تواند راه رسیدن به کاخ سفید را برای کاندید مورد نظر خود هموار کند، که بیش از حزب رقیب در فریب سیاسی توده‌ی مردم، «ظریف» و «خبره» عمل نماید. ویژگی جهان پس از یازده سپتامبر، اما پدیده‌ی ارعاب سیاسی و ایجاد هراس ناشی از آن را هم به این فریب سیاسی توده‌ی مردم افزوده است. صدها کانال تلویزیونی و رسانه‌ی گروهی به مردم کثیری در ایالات متحده باوراندند، که آمریکا در جنگی سرنوشت ساز با «تروریسم بین المللی» به سر می‌برد؛ جنگی، که نه فقط از برای تامین امنیت و آرامش خیال شهروندان آمریکایی است، که منعفت تمامی جهان بشری را در بر دارد. در انتخابات متاخر ریاست جمهوری ایالات متحده، پدیده‌ی ارعاب سیاسی هم تراز فریب سیاسی توده‌ی مردم شد. توده‌ی مردم را از قدرت و امکان تسلیحاتی و از سبعیت و جنایت تروریست‌ها ترساندند، تا بتوانند رای اکثریت آنان ـ اکثریت همان ۳۰ درصدی از میان حائزین شرایط رای دهی، که گفته می‌شود در انتخابات شرکت می‌کنند ـ را برای انتخاب ریاست جمهوری با عزم راسخ در جنگ با تروریسم، پارو کنند. و در واقع، برای میلیتاریسم لجام گسیخته‌ی ایالات متحده پایه‌ی مشروع اجتماعی بسازند.

جرج دابلیو بوش، برنده‌ی این «رقابت» شد. ریاست جمهوری «جنگ علیه تروریسم» هم چنان ساکن کاخ سفید باقی ماند. اما ـ همان طور که تاکید شد ـ اگر جان کری هم این «رقابت» را می‌برد، تغییری در سیاست‌های بنیادین کاخ سفید به وجود نمی‌آمد.

در انتخابات ریاست جمهوری پر زرق و برق ایالات متحده، کارگران و مردم محروم جامعه به هیچ رو نمایندگی نمی‌شوند. در دموکراسی سرمایه داری، در این جهنمی که برای کارگران و مردم محروم جامعه ساخته‌اند و حریم‌اش را به زور توپ و تفنگ و دادگاه و مذهب پاسداری می‌کنند، جایی برای فرودستان وجود ندارد؛ اینان جهنمی‌اند و تکلیفی جز بردگی مزدی و گرداندن چرخه‌ی سود برای سرمایه داری ندارند. در دموکراسی سرمایه داری، کارگران و اقشار محروم جامعه، فقط یک «رای» هستند. «رای» یی که در صندوق انداخته می‌شود، تا «حق» انتخاب یک کاندید سرمایه برای سازمان دهی نحوه‌ی استثمار و بردگی مزدی او محفوظ بماند. و بر قداست این دموکراسی، لکه‌ای ننشیند. دموکراسی سرمایه داری، تابلویی پر تلالو و خیره کننده برای انقیاد و بردگی کارگران و مردم محروم جامعه است. انتخابات متاخر ریاست جمهوری ایالات متحده، این حقیقت را با وضوح تمام یک بار دیگر نشان داد.

* * *

یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین و رئیس دولت خودگردان فلسطین، که عمری به درازای چهار دهه در رهبری جنبش مقاومت فلسطین علیه سرکوب و اشغال دولت اسرائیل شرکت فعال داشت، عاقبت چهره در نقاب خاک کشید.

در مورد او اغلب به درست گفته می‌شود، که نقش وی چنان با «جنبش مقاومت فلسطین» درهم آمیخته است، که بدون بررسی آن، توضیح فراز و فرود این جنبش کامل نمی‌نماید. از همین منظر است، که یاسر عرفات را «پدر فلسطین» یا «قهرمان فلسطین» و... هم می‌خوانند. آن چه در این شرح و تفسیرها، اما اغلب در پرده می‌ماند و محل بروز نمی‌یابد، این واقعیت است که یاسر عرفات در حقیقت

امر نه «پدر» و نه «قهرمان» آن مردم کارگر و فرودستی که ـ تحت سرکوب خشن و وحشیانه‌ی دولت اسرائیل، وجود احزاب و دستجات بورژوایی فلسطینی، و معادلات پیچیده‌ی سیاسی و اقتصادی این منطقه‌ی پر تنش و پر تحول ـ هیچ گاه شانس فعالیت سیاسی آزاد و اعمال اراده در تعیین سرنوشت خویش را نیافتند، نبود؛ هیچ گاه با امیال و آرزوهای آنان در رهایی از بردگی مزدی هم راه نبود؛ و هیچ گاه با مبارزه‌ی مردم کارگر و فرودست علیه ستم و استثمار سرمایه داری هم سو نشد. هم و غم یاسر عرفات، آزادی «سرزمین» فلسطین از زیر یوغ اشغال و سرکوب دولت اسرائیل بود. هم و غم بورژوازی فلسطین نیز جز این نبود. و این هر دو، دل در گرو ایجاد «دولت ملی» فلسطین داشتند؛ «دولت ملی» ای که به محض ایجاد، عهده دار رسمی وظیفه‌ی تخطی ناپذیر سرکوب و استثمار مردم کارگر و فرودست این «ملت» می‌شود. این وظیفه‌ی تخطی ناپذیر بورژوازی فلسطین، البته در تمامی این سال‌های دراز نیز در ابعادی کوچک تر و شاید به شکلی غیر رسمی‌تر ـ در هر شهر و محلی که دستان نیازمند مردم کارگر و فرودست فلسطینی، جهت تامین و گذران زندگی، برای یافتن کاری در کارخانه ها و کارگاه ها و مزارع فلسطینی به سوی کارفرمایان فلسطینی دراز شده بود ـ با استثمار مشدد آنان انجام می‌شد.

همین نهایت آرزوی آزادی «سرزمین» فلسطین از زیر یوغ اشغال و سرکوب دولت اسرائیل و تشکیل «دولت ملی» فلسطین بود، که یاسر عرفات را از یک جنگ جوی فلسطینی، به یک رئیس دولت خودگردان فلسطین مبدل کرد و امید بستن به سیاست‌های کاخ سفید جهت پیش برد این آرزوی سیاسی را وجه مشخصه‌ی فعالیت‌های سال‌های پایانی عمر او نمود.

با این همه، اما شادی و پای کوبی دولت اسرائیل و گرایش راست افراطی در این کشور از مرگ یاسر عرفات، علی رغم تمامی تلاش و حسن نیت وی برای مذاکره و رسیدن به تفاهم با دولت اسرائیل، تنها نشانه‌ی آن است که دست راستی‌های افراطی اسرائیل در اندیشه‌ی کسب امتیازاتی هم چنان بیش‌تر از دولت خودگردان فلسطین و تحمیل مصائب و مشقاتی افزون تر بر مردم فلسطین هستند. با مرگ یاسر عرفات، آن چنان که از شواهد بر می‌آید، تلاش شارون و دولت اسرائیل ـ که با حمایت بی دریغ ریاست جمهوری آمریکا هم راه می‌شود ـ بیش از گذشته بر پاشنه‌ی تحمیل شرایط و قراردادهای اسارت آورتر بر مردم فلسطین می‌چرخد. امری که به نوبه‌ی خود به درگیری‌های خونین مابین دستجات مسلح اسلامی فلسطین از یک طرف، و ارتش تا بن دندان مسلح اسرائیل از طرف دیگر، میدانی فراخ می‌دهد؛ بیش از گذشته، زندگی را بر مردم فلسطین جهنم می‌کند؛ و چشم انداز حل «مساله‌ی فلسطین» را تیره تر می‌نماید.

* * *

اول ماه مه امسال و رخ دادهای متعاقب آن در شهر سقز، بی گمان نشانه‌ی تحولاتی جدید در جنبش کارگری ایران بود؛ نه به این خاطر که تعدادی از فعالین کارگری در این مراسم دستگیر شدند، در برابر سیاست سرکوب و افترای رژیم جمهوری اسلامی دست به اعتصاب غذا زدند و حمایت صمیمانه‌ی توده‌ی مردم این شهر و دیگر فعالین جنبش کارگری و سازمان‌ها و نهادهای کارگری بین المللی را به دست آوردند، و نه حتا به این خاطر که رژیم جمهوری اسلامی در برابر این همه به اجبار عقب نشست و نشان داد که چه سان از برآمد یک جنبش قدرت مند کارگری هراسان است، که در اساس به این خاطر که اول ماه مه امسال نشانی از حرکت جنبش ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر داشت.

فعالین ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر از روزهای پیش از اول ماه مه به دور هم جمع شدند، بحث و مشورت کردند، قطع نامه تدوین کردند، و تلاش نمودند اول ماه مه امسال را بر مبنای سیاست‌ها و مطالبات این قطع نامه‌ی ۲۳ ماده‌ای ـ که به رغم پاره‌ای از اشکالات خود، اما به روشنی یک منشور ضد سرمایه داری است ـ به دادخواست عمومی طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه داری و رژیم جمهوری اسلامی در تعدادی از شهرهای ایران تبدیل نمایند. خود این مهم نیز تنها بر بستر مبارزات تاکنونی طبقه‌ی کارگر، تجربه‌ی بیش‌تر اندوخته‌ی فعالین به ویژه جوان جنبش کارگری، و درک ضرورت مقابله‌ی سراسری و موثر با تهاجم سرمایه داری به هستی انسانی و اجتماعی طبقه‌ی کارگر توسط فعالین و پیش روان آن ممکن گشت. از میان مبارزاتی که در دوره‌ی اخیر ـ و قبل از اول ماه مه امسال ـ بر متن حرکت ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر صورت گرفته بود و به نوبه‌ی خود به تحرک و برآمد بیش‌تر آن یاری رسانده بود، در سطح نظری به ویژه مباحث پوبلیکی که در توضیح ضرورت مبارزه‌ی ضد سرمایه داری و تعیین مختصات تشکل ضد سرمایه داری کارگران صورت گرفته بود؛ و در سطح پراتیکی به ویژه مبارزه در دفاع از کارگران اخراجی ایران خودرو و محکومیت کشتار چهار تن از کارگران مجتمع مس خاتون آباد اهمیت و جایگاهی تعیین کننده داشت.

آن چه در سقز رخ داد، تنها در ادامه‌ی این حرکت جنبش کارگری معنای واقعی خود را می‌یابد. تحولات اخیر جنبش کارگری، نه تنها گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر را به پیش صحنه‌ی جامعه راند، نه تنها دورنمای عبث گرایش سندیکالیستی و ضعف و ناتوانی تاریخی آن در سازمان دهی مبارزات جاری کارگران را بیش از پیش نشان داد، که این واقعیت را هم بار دیگر به همگان یادآوری کرد که این طبقه به قهرمان و منجی نیاز ندارد و قدرت آن در اتحاد و تشکل آن و در روشن بینی گرایش سوسیالیستی درون طبقه‌ی کارگر در درک ضرورت دامن زدن به مبارزه‌ی ضد سرمایه داری کارگران تحت پرچم «الغای کار مزدی» است.

* * *

«سازمان جهانی کار» و وزارت کار جمهوری اسلامی ایران در مهر ماه سال جاری به توافق نامه‌ی جدیدی دست یافتند، که با امضای «کنفدراسیون انجمن‌های کارفرمایان ایران» و «خانه‌ی کارگر» نیز مزین شده است. بر مبنای این توافق نامه، «سازمان جهانی کار» می‌پذیرد که «شوراهای اسلامی» ـ با ایجاد تغییراتی در قوانین و آیین نامه های ناظر بر کار آنها ـ شرایط مندرج در مقاوله نامه های این سازمان (مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸) را تامین می‌کنند و لذا، وجود آنها به معنای حق وجود تشکل‌های کارگری در ایران است. «سازمان جهانی کار» و رژیم جمهوری اسلامی، دست در دست هم، عاقبت برای کارگران در ایران، تشکل‌های کارگری درست کرده‌اند!

این توافق نامه، به رغم پاره‌ای نارضایتی‌ها و غرولندهای گرایش سندیکالیستی، تحول نوینی در سیاست «سازمان جهانی کار» نیست. برعکس، ادامه‌ی منطقی روندی است که در سال‌های اخیر توسط این نهاد بین المللی سرمایه در رابطه با طبقه‌ی کارگر جهانی، مبنای رابطه و مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی بوده است. «سازمان جهانی کار» بر مبنای سه جانبه گرایی ـ عضویت و مشارکت نمایندگان دولت‌های سرمایه داری، تشکل‌های کارفرمایی، و تشکل‌های کارگری مرسوم در این نهاد ـ شکل گرفته است و نقشی جز ایجاد توافق بین اعضای خود و در واقع، تلاشی جز برای در انقیاد نگه داشتن طبقه‌ی کارگر جهانی و پیش برد سیاست‌های مورد نظر سرمایه داری بین المللی در بین کارگران ندارد.

طرف دیگر این توافق نامه، رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، در تمامی این سال‌ها در تلاش بوده است، که اقتصاد به بن رسیده و از نفس افتاده‌ی ایران را در اقتصاد جهان سرمایه داری ادغام کند؛ به این امید، که شاید گرهی از مشکلات کور آن باز شود. بر مبنای همین سیاست مورد توافق بورژوازی و جریانات و جناح های مختلف آن ـ چه در رژیم جمهوری اسلامی و در خارج از آن ـ است، که سیاست‌های اقتصادی در ایران با توافق و تایید نهادهای بین المللی سرمایه ـ نظیر «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی» ـ تدوین و به مرحله‌ی اجرا گذاشته می‌شود. رابطه با «سازمان جهانی کار» و مذاکره‌ی مستمر با آن برای توافق بر سر ایجاد تشکل‌های کارگری در ایران، جزیی پیوسته از سیاست کلان رژیم جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر بوده است. به ویژه آن که رژیم جمهوری اسلامی برای عضویت در «سازمان تجارت جهانی» ـ که تاکنون، به رغم تلاش‌های آن، به وقوع نپیوسته است ـ به جلب توافق

«سازمان جهانی کار» از طریق پذیرش مقاوله نامه های آن نیازمند است. تا همین چندی پیش، تا زمانی که جبهه‌ی دوم خرداد و رئیس جمهور خندان آن، شانسی برای نجات اقتصاد ورشکسته‌ی ایران به حساب می‌آمد، سیاست «سازمان جهانی کار» بر عدم پذیرش «خانه‌ی کارگر» و «شوراهای اسلامی» استوار بود. از نظر این نهاد، این ارگان‌های رژیم جمهوری اسلامی در طبقه‌ی کارگر، نمی‌توانستند به منزله‌ی تشکل‌های آزاد و مستقل کارگری محسوب شوند. به ویژه که سیاست بورژوازی و دولت وقت جمهوری اسلامی، با توجه به انزجار توده‌ی وسیع کارگران از نقش جاسوسی و ارعاب و سرکوب این ارگان‌ها، که آن‌ها را به مانعی برای پیش برد سیاست سرمایه داری در طبقه‌ی کارگر بدل نموده بود، بر پاشنه‌ی کوتاه کردن دست این ارگان‌ها از فعالیت به روش سابق در طبقه‌ی کارگر می‌چرخید.

اما در صحنه‌ی سیاسی ایران، تحول جدید ـ و البته قابل انتظاری ـ رخ داده است. با انتخابات هفتم مجلس شورای اسلامی، جبهه‌ی دوم خرداد سکان کشتی طوفان زده‌ی رژیم جمهوری اسلامی را از کف داد. «خانه‌ی کارگر» و «شوراهای اسلامی»، همانی هستند که قبل از این هم بودند: ارگان‌های تماما ضد کارگری و عامل پیش برد سیاست‌های ارتجاعی و به غایت وحشیانه‌ی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی در طبقه‌ی کارگر؛ اما با خروج جبهه‌ی دوم خرداد از مجلس شورای اسلامی، به حاشیه رانده شدن دولت خاتمی، و نزدیکی پایان حیات آن، «سازمان جهانی کار» ـ این نهاد ایجاد سازش بین دولت و کارفرمای سرمایه دار و تشکل کارگری‌یی که نفس وجود و بقای سرمایه داری و بردگی مزدی طبقه‌ی کارگر را پذیرفته است ـ چرخشی کوچک در سیاست قبلی خود داده و کوره راهی برای پذیرش «خانه‌ی کارگر» و «شوراهای اسلامی» ـ از طریق تغییر در آیین نامه های آن‌ها و تجدید نظر در فصل ششم قانون کار ـ باز کرده است.

اما اگر سیاست تاکنونی «سازمان جهانی کار» و نفس مذاکره و توافق استراتژیک آن با رژیم جمهوری اسلامی توانسته بود کارگران را به خود متوهم سازد، این بار نیز این سازمان ـ دوش به دوش دولت جمهوری اسلامی و کارفرمایان و آن گرایشی در درون طبقه‌ی کارگر، که عامل پیش برد سیاست‌های سرمایه داری در بین کارگران است ـ می‌تواند امیدی به پیش رفت سیاست خود داشته باشد.

طبقه‌ی کارگر در ایران شاید که در کاغذ پاره‌ی مورد توافق «سازمان جهانی کار» با دولت جمهوری اسلامی، دارای تشکل «آزاد» و «مستقل» خود شود؛ اما در جهان واقع، تنها طبقه‌ی کارگری که به مبارزه‌ی ضد سرمایه داری عزم کرده است، می‌تواند تشکل طبقاتی خود را ـ به رغم و در برابر این تشبثات سرمایه داری ایران و حمایت سرمایه‌ی بین المللی از آن ـ بر پا دارد.

* * *

این دفتر «نگاه» نیز، هم چون دو دفتر پیشین، به موضوع «طبقه‌ی کارگر و انقلاب اجتماعی» تخصیص یافته است.

جامعه‌ی سرمایه داری، یک جامعه‌ی وارونه است؛ جامعه‌ای که بر پایه‌ی بردگی مزدی اکثریت عظیم شهروندان خود، کارگران، می‌چرخد. و با این همه، عجیب آن که تا وقتی این بردگی مزدی برقرار است، در حالی که لحظه به لحظه بر میزان ثروت و امکانات رفاهی و تکنولوژیکی جامعه افزوده می‌شود، اما کارگران از حقوق انسانی، از زندگی شایسته، از آزادی و برابری، و از کار و زحمت خود بی نصیب می‌مانند. وجود فقر و فلاکت، گرسنگی و آوارگی، انبوه میلیونی بیکاران، بردگی کودکان، ستم گری بر زنان، اعتیاد و فحشا، رقابت‌های لجام گسیخته‌ی سیاسی و اقتصادی، و جنگ هایی که جمعیت وسیع مردم بیگناه را گوشت دم توپ سرمایه داران می‌کند، همه و همه ناشی از وجود این جامعه‌ی وارونه، ناشی از بود و بقای نظام سرمایه داری، است.

در جهانی که ثروت شخصی و سود برخی موسسات سرمایه داری با رقم‌های نجومی برآورد می‌شود، در حدود یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون کارگر ـ بر پایه‌ی خانوار کارگری پنج نفره، چیزی در حدود ۷ میلیارد نفر ـ کم‌تر از دو دلار در روز حقوق می‌گیرند؛ ۵۵۰ میلیون نفر حقوقی حتا کم تر از یک دلار در روز دارند؛ و بنا به آمار رسمی، در حدود ۱۸۵ میلیون و ۹۰۰ هزار نفر بیکار هستند و اکثریت عظیم آن‌ها از بیمه‌ی بیکاری و کم ترین حق تامین اجتماعی نیز برخوردار نمی‌باشند.

چرا انقلاب اجتماعی کارگران؟! برای گذاشتن این جامعه‌ی وارونه بر پایه های درست خود! برای جلوگیری از فروپاشی بیش‌تر انسانیت و مدنیت! برای پایان دادن به این همه سبعیت و مصیبت، به جنگ و کشتار، به آوارگی و گرسنگی، به فقر و فلاکت، به بیکاری و بی تامینی! انقلاب اجتماعی کارگران، انقلابی برای درهم کوبیدن بنیان‌های وارونه‌ی این جامعه و بنای درست آن بر پایه‌ی آزادی و برابری است. انقلاب اجتماعی کارگران، انقلابی علیه مالکیت خصوصی طبقه‌ی سرمایه دار بر وسایل تولید اجتماعی و برای برقراری مالکیت و کنترل اشتراکی تولید کنندگان بر این وسایل است. انقلاب اجتماعی کارگران، انقلابی برای محو طبقات و استثمار طبقاتی، انقلابی برای رهایی انسان از بردگی مزدی و بازگرداندن شان و حرمت انسانی به جامعه‌ی بشری است.

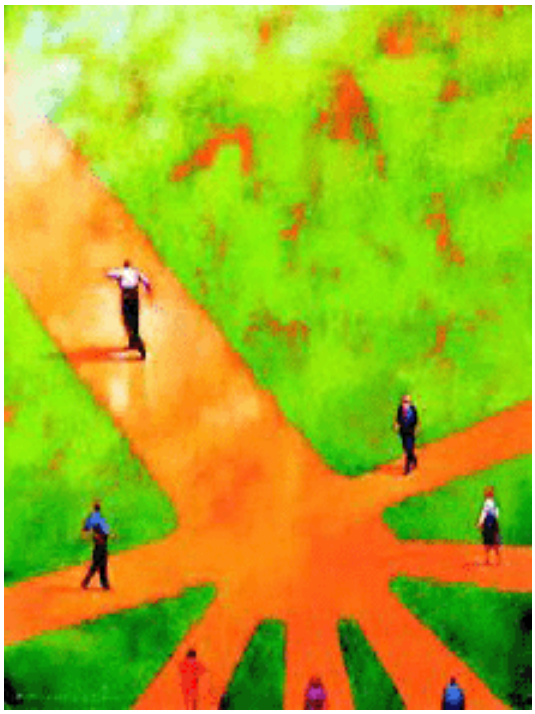

* * *

اما بپردازیم به نوشته های این دفتر «نگاه»:

بیژن هدایت در «طبقه‌ی کارگر، سیاست خصوصی سازی و تغییر قانون کار»، بررسی سیاست اقتصادی سرمایه داری ایران و تاثیرات آن بر طبقه‌ی کارگر را فراروی خود می‌گذارد. این نوشته در سیر تکوین خود، بنیان‌های سیاست خصوصی سازی، و ضرورت و سیر حرکت آن، را توضیح می‌دهد؛ تبعات آن بر هستی انسانی و اجتماعی طبقه‌ی کارگر ـ در شکل تغییرات و اصلاحات ساختاری در بازار کار ـ را تشریح می‌کند؛ و ضرورت مقابله‌ی سراسری و موثر طبقه‌ی کارگر با آن را ـ از طریق ایجاد تشکل ضد سرمایه داری کارگران ـ نتیجه می‌گیرد.

«طبقه‌ی کارگر و مبارزه‌ی ضد سرمایه داری»، گفت و گوهایی است که با فعالین جنبش کارگری: رزا جوان، صلاح مازوجی، یوسف آبخون، فرهاد بشارت و محسن حکیمی درباره‌ی وضعیت عمومی جنبش کارگری، تحولات اخیر آن، مختصات سیاسی مبارزه‌ی ضد سرمایه داری و ارتباط آن با جنبش لغو کار مزدی کارگران صورت گرفته است. از خلال این گفت و گوها، خواننده‌ی علاقه مند با نقطه نظرات برخی از گرایشات درونی جنبش کارگری در مورد مسایل مبتلای این جنبش و راه کارها و بدیل‌های سیاسی هر یک از این گرایشات آشنا خواهد شد.

ناصر پایدار در «جنبش کارگری و قدرت سیاسی»، مساله‌ی «قدرت سیاسی پرولتاریا»، نقد روایت‌های بورژوایی، و توضیح نظرگاه مارکسی از آن را هدف خود قرار داده است. «در طول قرن بیستم، از مساله‌ی چگونگی تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، روایتی طرح و القا و اعمال شده است، که با نگاه کمونیسم

طبقه‌ی کارگر به این پدیده هیچ سنخیتی ندارد. سرچشمه‌ی طبقاتی این ابداع سیاسی، ناسیونال رمانتیسیسم صنعتی بخش‌هایی از بورژوازی، جنبش‌های خلقی، امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی و مشابه این‌ها است. روایت مذکور در لابیرنت تیره و تاری از صغری کبری‌ها و اصول و احکام مرتبط و متناقض به هم تنیده شده است...» اما نظرگاه مارکسی در این باره چیست؟ باید نوشته‌ی «جنبش کارگری و قدرت سیاسی» را تا به انتها تعقیب کرد.

«شکاف‌های جنسیتی در جنبش کارگری»، نوشته‌ی گیتی شایان، بررسی جنبه هایی از شکاف‌های جنسیتی در جنبش کارگری را مد نظر دارد. نویسنده، خود، در مقدمه‌ی این مطلب به سیر تطور آن اشاره دارد: «بررسی این موضوع با پرسش واره هایی در حاشیه‌ی روایت‌های رایج چپ از رابطه‌ی جنسیت و طبقه، نقش‌های جنسیتی در جنبش کارگری، و سازمان اجتماعی کار سرمایه داری آغاز و سپس بر سلطه‌ی قالب‌های جنسیتی بر هویت طبقاتی، که مانع کسب هویت و آگاهی طبقاتی زنان کارگر و عامل شکاف در طبقه و موضوع اصلی بحث است، متمرکز شده و در پایان نیز به یکی از بدیل‌های رفع این مانع، یعنی تشکل‌های مستقل زنان کارگر، اشاره می‌شود.»

فریده ثابتی در «نگاهی به وضعیت طبقه‌ی کارگر ایران در دوره‌ی ۸۳_۱۳۷۹»، پس از اشاره‌ای مختصر به چگونگی شکل گیری و قوام طبقه‌ی کارگر، به وضعیت آن عمدتا در دوره‌ی اخیر می‌پردازد و تصویری از نقاط قوت و ضعف مبارزه‌ی کارگری در ایران _ در پرتو سیاست‌های جاری سرمایه داری ایران، که در کنف حمایت سرمایه داری جهانی صورت می‌گیرد _ به دست می‌دهد.

«تجارت سکس و تن فروشی»، نوشته‌ای از پروین اشرفی است که نه فقط «تن فروشی»، بلکه جزء جدایی ناپذیر آن _ امر «تن خری» _ را نیز به بررسی می‌کشاند و نقش و جایگاه آن در نظام سرمایه داری را توضیح می‌دهد: «اصولا نمی‌شود به پدیده‌ی «تن فروشی» پرداخت، بدون این که به امر «تن خری» _ که روی دیگر سکه‌ی تجارت سکس و در واقع، یکی از عوامل انباشت سرمایه است _ اشاره‌ای نکرد. متاسفانه به این جنبه از این مساله، که استخوان بندی اصلی عرصه‌ی وسیع تجارت سکس را تشکیل می‌دهد، تاکنون کم تر توجه شده است و کم و بیش از جانب بورژوازی حاکم بر کشورها و یا به طور کلی گرایشات بورژوایی _ با نیات خاصی و در اشکال مختلف _ از پرداختن به آن جلوگیری شده است.»

کامران نیری در «اتحادیه های کارگری و روابط کار در کوبا»، ادامه‌ی بخش اول این نوشته، که در دفتر چهاردهم «نگاه» با عنوان «کارگران کوبا: اتحادیه ها و روابط کار» آمد، را پی می‌گیرد. در این بخش، نوشته به بررسی پژوهش اوونسون در شش حوزه‌ی روابط کار در کوبا می‌پردازد: ۱_ استخدام و اشتغال؛ ۲_ حقوق و مزایا؛ ۳_ قراردادهای جمعی؛ ۴_ رسیدگی به شکایات؛ ۵_ تامین اجتماعی و مزایای دیگر؛ و ۶_ روابط کار در شرکت‌هایی که با مشارکت سرمایه‌ی خارجی فعالیت دارند.

سیروس بینا در گفت و گویی با «نگاه»، که در واقع ادامه‌ی گفت و گوی دفتر پیشین «نگاه» با وی است، نقش «قشون پشت جبهه‌ی بیکاران» در نظام سرمایه داری و برای بازتولید آن را تشریح می‌کند: «در نظام سرمایه داری، بیکاری پدیده‌ای است جهان شمول که با دینامیک حرکت سرمایه و انباشت آن رابطه‌ای تنگاتنگ و ارگانیک دارد. به عبارت دیگر، هم پدیده‌ی بیکاری و هم پدیده‌ی کارآیی تولید، بازتابی مشترک از روند تبدیل نیروی کار به سرمایه و چگونگی انباشت آن می‌باشند.»

«درباره‌ی کار مولد و غیر مولد»، اثر ارزش مند کارل مارکس است، که توسط منصور حکمت به فارسی برگردان و اول بار در نشریه‌ی «بسوی سوسیالیسم»، نشریه‌ی تئوریک حزب کمونیست ایران، شماره‌ی دوم، آذر ماه ۱۳۶۴، درج شد. در این نوشته، کارل مارکس به زیبایی و شفافیت، چند و چون کار مولد و غیر مولد را توضیح می‌دهد و خط بطلانی بر تمامی آن نظراتی می‌کشد، که تا هم اکنون نیز با تعریف نادرست از طبقه‌ی کارگر، از بخش وسیعی از کارگران سلب هویت طبقاتی می‌کنند و آن‌ها را از صفوف طبقه‌ی کارگر کنار می‌گذارند و در واقع، در خدمت انشقاق طبقه‌ی کارگر و تضعیف مبارزه‌ی ضد سرمایه داری کارگران عمل می‌نمایند.

«بردگان کوچک قرن ما»، گفت و گویی است با سوسن بهار درباره‌ی کودکان کارگر، چرایی بردگی آنان، و تمامی آن چه که جان کوچک آن‌ها را در چنگال سخت و خونین خود در هم می‌فشرد، و در حالی که این جان‌های کوچک هنوز به شکفتن نرسیده‌اند، مچاله می‌کند و به دور می‌اندازد. در این گفت و گو، سوسن بهار به وضعیت جنبش لغو کار کودک و امیدی که به این منظور در دل‌های گرم «بردگان کوچک قرن ما» و فعالین واقعی و صمیمی علیه کار کودک جوانه زده است نیز می‌پردازد.

بهرام رحمانی در «درس‌ها و تجارب یک اعتصاب تاریخی»، اعتصاب عظیم کارگران معادن زونقولداق (ترکیه) در سال ۱۹۹۱ را بازبینی می‌کند: «در دوره‌ای که شوروی فرو می‌پاشید، و آمریکا خود را برای حمله به عراق و برقراری نظم نوین جهانی آماده می‌کرد، حدود ۴۵ هزار کارگر معادن زغال سنگ زونقولداق با جسارت بی نظیری دست به اعتصاب و راه پیمایی زدند. اما به راستی چگونه ده ها هزار کارگر جرات کردند دست به اعتصاب عظیمی بزنند، که نه تنها برای سرمایه داری ترکیه، بلکه کل سرمایه داری جهان، نوعی دهن کجی به حساب می‌آمد و سیادت سیاسی آن را به چالش می‌گرفت. عمق و عظمت این اعتصاب هنگامی بیش‌تر نمایان می‌شود، که توجه داشته باشیم در آن مقطع زمانی، تحولات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و نظامی یک دوره‌ی تاریخی در جهان تمام می‌شد و دوره‌ی جدیدی آغاز می‌گردید.»

* * *

در «سخن آزاد» این دفتر «نگاه» نیر مطالبی چند انتخاب شده‌اند:

«هژمونی ایالات متحده: تداوم زوال، ادامه‌ی خطر»، اثر ریچارد بی دوبروف است، که به همت پروین اشرفی برگردان شده و کامران نیری نیز توضیحی بر آن نوشته است. این نوشته هر چند اطلاعات ارزنده‌ای در زمینه‌ی زوال هژمونی آمریکا و تشدید رقابت آن با «اتحادیه‌ی اروپا» به دست می‌دهد، اما به حوزه‌ی جدال قدرت‌های بورژوایی محدود می‌ماند، وضعیت طبقه‌ی کارگر جهانی و فاکتور نارضایتی و مقابله‌ی اکثریت عظیم توده های مردم جهان در برابر سیاست‌های سرمایه داری بین المللی را به هیچ می‌گیرد و در نتیجه، راه خروج از مخمصه‌ی بشریت جهان امروزی را روشن نمی‌سازد.

«سوسیالیسم در یک کشور» و انقلاب کوبا»، نوشته‌ای از سلیا هارت است که با مقدمه‌ی کامران نیری درباره‌ی اهمیت و جایگاه این مطلب هم راه می‌باشد. از نظر سلیا هارت، «انقلاب کوبا، که در دهه‌ی ۱۹۶۰ پدید آمد، تنها انقلاب سوسیالیستی پویا در غرب است. این انقلاب نه تنها از فروپاشی سوسیالیسم اروپایی جان به در برده، بلکه هنوز پر حرارت و برومند است. این انقلاب به پاس داری از تلاش همه جانبه علیه امپریالیسم آمریکا ادامه می‌دهد و سرمشق معنوی چندین نسل مردم بوده است.»

اما «جعفر رسا» نیز در آخرین مطلب این دفتر «نگاه»، «در پایان یک دوره»، به ماهیت انقلاب کوبا، جایگاه طبقاتی و اهداف و دستاوردهای آن می‌پردازد و روایتی کاملا متفاوت با سلیا هارت را عنوان می کند: «انقلاب کوبا از جمله جنبش‌های اجتماعی قرن گذشته‌ی میلادی علیه استعمار و حکومت‌های امپریالیستی بود، که برای بیش از دویست سال جهان را به مناطق نفوذ خود تبدیل کرده بودند و غارت و چپاول منافع طبیعی کشورهای تحت سلطه‌ی خود و استثمار نیروی کار ارزان آن‌ها را حق طبیعی خود تلقی می‌کردند.» اما از نظر جعفر رسا، بیست سال پس از فروپاشی «اردوگاه سوسیالیسم» شوروی سابق و حکومت‌های مشابه آن، دفتر سوسیالیسم جنبش‌های آزادی بخش یکی پس از دیگری بسته شده و راه کاری دیگر ضرور آمده است.

دسامبر ۲۰۰۴